

## روایتهای بر باد رفته

روایتهای بر باد رفته  
مرتضی صالح‌آبادی  
نویسنده

جورج و لنی دو کارگر مهاجر کالیفرنایی به دنبال رویایی که مدام تکرار می‌شود از مزرعه‌ای به مزرعه دیگر می‌روند تا مشغول به کار شوند. جورج، قهرمان اصلی داستان، مردی ریزاندام و چابک است. لنی اما مردی است سبک مغز، درشت‌اندام و دست و پا چلفتی. مهربانی بیش از حد لنی و از طرفی حماقت و بی‌احتیاطی‌های او باعث می‌شود که مخاطب گاهی نسبت به او احساس ترحم کند. رویای کارگرانی استثمار شده مثل آنان، داشتن زمینی است که به خود آنها تعلق داشته باشد. در واقع آرزوی بزرگ لنی داشتن یک مزرعه شخصی و پرورش خرگوش است، آرزویی که در حد رویا می‌ماند و سرنوشتی تراژیک را نصیب او و دوستش می‌کند. لنی فردی بی‌فکر است و این مساله همیشه جورج را می‌ترساند، زیرا رفتارها و گفته‌های بچه‌گانه او همیشه در دسرساز بوده است و به همین دلیل جورج همیشه از او می‌خواهد که هیچ‌جا صحبت نکنند و اجازه دهد او سؤال‌های دیگران را پاسخ دهد. حماقت‌های لنی یک‌بار باعث فرار آنها از یک مزرعه شده است و بعد از مدتی جست‌وجو، حالا آنها در مزرعه‌ای مشغول به کار شده‌اند. روزها می‌گذرد و ماجراهایی پیش می‌آید که لنی سبک مغز، ناخواسته همسر کرلی را به قتل می‌رساند و به دردسر می‌افتد و سرانجام جورج در یک دوراهی گریزناپذیر دردناک ناچار به کشتن لنی می‌شود.

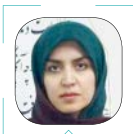
جان اشتاین‌بک، یکی از مشهورترین نویسندگان قرن بیستم آمریکاست که آثارش جایزه ادبی نوبل را برای او به ارمغان آوردند. نویسنده‌ای که تحصیلات خود را نیمه‌تمام رها کرد و به نیویورک رفت و مشغول کار در یک روزنامه به عنوان خبرنگار شد. هرچند بعد از دو سال دوباره به کالیفرنیا برگشت و مشغول کارهایی مثل کارگری، میوه‌چینی و کار در داروخانه شد. او کتاب موش‌ها و آدم‌ها را در سال ۱۹۳۷ به چاپ رسانده است. موش‌ها و آدم‌ها از فلاکت کارگران

در برابر بی‌رحمی ارباب‌ها و توزیع ناعادلانه ثروت سخن می‌گوید. موش‌ها در این کتاب نمادی از کارگرانی هستند که مورد استثمار قرار می‌گیرند و حق و حقوقی ناچیز، ولی رویایی بزرگ در سر دارند.

داستان موش‌ها و آدم‌ها از اشاره به نابرابری‌های انسانی و تبعیض‌های نژادی جهان نویسنده‌اش خالی نیست. چنان‌که در ترجمه‌ای که سروش حبیبی از کتاب موش‌ها و آدم‌ها دارد، جنبه‌ای دیگر از آن توضیح داده می‌شود: «کتابی که وصف احوال اجتماعی آمریکاست نمی‌تواند از اشاره‌ای ولو مختصر به تبعیض نژادی و کینه یا دست‌کم تحقیر سپیدپوستان نسبت به سیاهان خالی باشد.»



مشکل اینه که باید  
زبان الاغی بلد باشی  
چون پینوکیو بعد  
از اون همه بازی  
متاسفانه الاغ شد  
و الان به‌زبون خری  
می‌تونه تجربیاتشو در  
اختیارتون بذاره

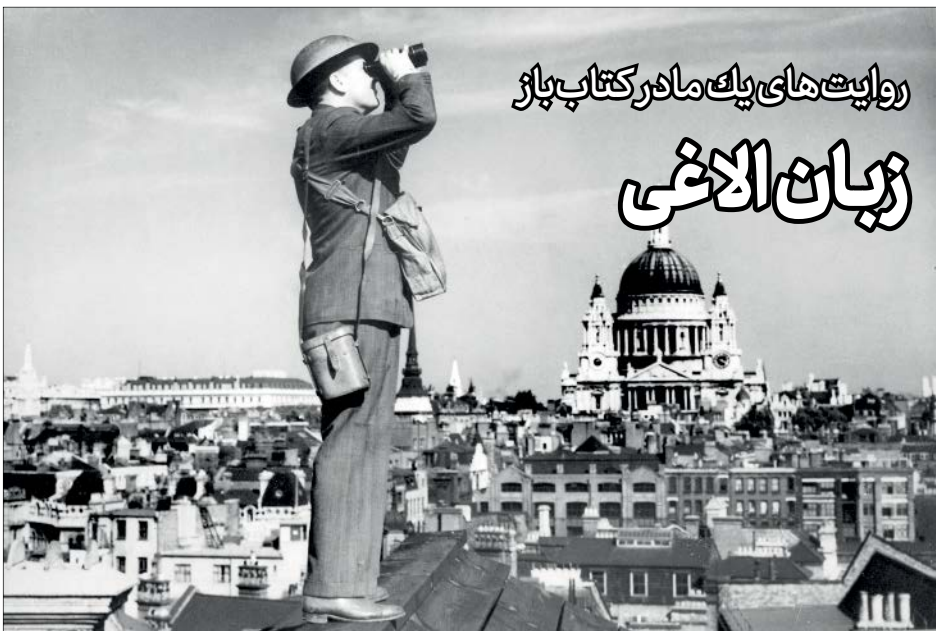


سمیه سادات  
حسینی  
نویسنده

«بچه‌های چیز جالب پیدا کردم که بریم ببینیم.»  
«چی؟! شهربازی؟»  
«نه. یه ساختمان تاریخیه که یکی از مهم‌ترین اتفاقات تاریخ معاصر اینجا افتاده.»  
«اووو! چه بی‌مزه! خب که چی؟»  
«خیلی مهمه باباجان! چند تا دولت

اروپایی و آمریکاکه توی جنگ جهانی دوم عین سگ و گربه داشتن می‌جنگیدن، یکی از مهم‌ترین مذاکرات پایان جنگشونو اینجا برگزار کردن. دیدنش جالب نیست؟ به این فکر کنین که اگه اون موقع اون جنگ تموم نمی‌شد شاید سرنوشت کل دنیا با الانش متفاوت بود. شاید خیلی از این کشورهایی که الان می‌بینین آباد و پیشرفته‌ن، طوری همدیگه رو توی جنگ نابود می‌کردن که دیگه، به این زودی نمی‌تونستن خودشونو بازسازی کنن. شاید هنوز وقت نکرده بودن بیان سروققت خاورمیانه و ایران. اصلا شاید همون موقع فرصت نمی‌کردن به ایران اون قدر ضربه بزنن. دیدن جایی که سرنوشت دنیا رو عوض کرده، براتون جالب نیست؟»  
«نه مامان. خودت که می‌دونی این چیزا برای ما جالب نیست.»  
«خب آخه چی براتون جالبه؟ اون دفعه هم گفتیم فلان ساختمونو ببینیم معماریش جالبه، گفتین نه. گفتیم بریم اون محوطه تاریخی چندصد سال قبلو ببینیم، گفتین خوشمون نمیداد. گفتیم بریم فلان منطقه طبیعی، باز گفتین جالب نیست. پس چی جالبه؟»  
«شهربازی، جاهایی که بشه بازی کرد، پارک‌هایی که وسیله بازی توش داشته باشه.»

«اووووم! فهمیدم چی به دردتون می‌خوره. یه شهربازی‌ای هست که هتل‌های مخصوص کودکان داره. خوراکی‌ها هم فقط چیزهاییه که بچه‌ها دوست دارن. حتی ساعت خواب و بازی با تبلت و



## روایت‌های یک مادر کتاب‌باز زبان الاغی

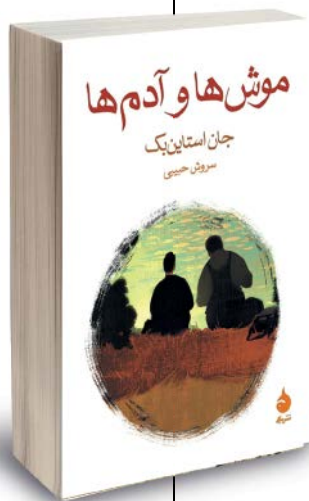
تلویزیون دیدن هم توش محدودیت نداره و تازه مدلش طوریه که حتما باید بیشتر از یکی دو روز توش بمونین.»  
پسرک در این لحظه مشکوک و اخم‌آلود ساکت شد و دست‌به‌سینه و تکیه داد عقب و زل زد به دخترک که مشتاقانه پرسید: «پس چرا نمی‌ریم اونجا؟ نزدیک ما نیست؟»  
گفتم: «خب آخه بزرگ‌ترارو راه نمی‌دن. فقط بچه‌ها. اما سازنده‌ش یه راه‌حلی برای این مشکل داره. سرویس مخصوص راه‌اندازی کرده که سراسر دنیا می‌چرخه و بچه‌ها رو از دم در خونه‌هاشون سوار می‌کنه و می‌بره.»

سطح شوق دخترک هم کمی فروکش کرد: «اون وقت پدر و مادرا به این راحتی اجازه می‌دن بچه‌هاشون برن همچین جایی؟ اصلا چه جور جاییه؟ اسمشو بگو، توی گوگل سرچ کنم ببینم چی به چیه؟»  
گفتم: «فکر نکنم توی گوگل پیدا کنی. باید از گربه‌نره و روباه مکار بپرسی.»

پسرک از ژست متفکرش پرید بیرون که حمله‌کند؛ اما دخترک قبل از آن گفت: «هاج؟! مامان! اینا دیگه کی‌ان؟ از کجا داری درمیا ری این حرفا رو؟»

پسرک منفجر شد: «مامان خانم سرکارت گذاشته بیچاره!»  
گفتم: «البته از پینوکیوم می‌تونی درباره اون پارک بپرسی. فقط یه مشکل کوچیک هست...»

پسرک و دخترک که هر دو دیگر مطمئن شده بودند با آنها شوخی کثیفی کرده‌ام، بالا و پایین می‌پریدند و هجوم آورده بودند تا به‌طور فیزیکی انتقام بگیرند. اما من هم با صدای بلند درحالی‌که روی مبل ایستاده بودم که دست‌شان به من نرسد، ادامه دادم: «مشکل اینه که باید زبان الاغی بلد باشی. چون پینوکیو بعد از اون همه بازی، متاسفانه الاغ شد و الان به‌زبون خری می‌تونه تجربیاتشو در اختیارتون بذاره.»



## آگهی مزایده

آموزشگاه علمی تخصصی شهید چمران ناجا  
در نظر دارد، **غرفه عرضه محصولات فرهنگی خود را در قالب اجاره** واگذار نماید.  
مقتضایان محترم می‌توانند برای دریافت اسناد مزایده به آدرس زیر مراجعه نمایند.  
آدرس: کرج، جاده قزلحصار، روبروی زندان قزلحصار، آموزشگاه شهید چمران  
● خیاط زاده ۰۹۱۹۳۷۰۳۲۷۵  
● رئیسوندی ۰۹۱۶۶۶۷۹۵۳۸

برگ سبز و سند خودرو پراید، مدل ۱۳۷۴، به رنگ سفید، به شماره انتظامی ایران ۶۷-۶۷۹۹۳-۳۸ شماره موتور 00845410. شماره شاسی 1442274111640. به نام احسان اسفندیاری مقفود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز و سند خودرو سواری پراید صبا (جی-تی-ایکس) رنگ سفید روغنی، مدل ۱۳۷۹، به شماره انتظامی ایران ۱۳-۶۵۷۷۹۹، به شماره موتور M13202347. شماره شاسی 1412279674983 به نام محمدرضا ربانی حقیقی به شماره ملی ۰۰۷۲۸۰۷۵۹۸ به شماره شناسنامه ۵۸۰۶ صادره از تهران نام پدر اصغر مقفود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت خودرو پراید جی تی ایکس آی، مدل ۱۳۸۶، به رنگ نودصدادی متالیک، شماره انتظامی ایران ۵۳-۳۵۶-۴۷، شماره موتور 2114812. شماره شاسی 1412286375234. به نام پرویز انصاری کیچی مقفود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت هوشمند رانندگی به شماره ۳۰۰۹۱۳۷ به نام آقای اسمعیل محمدی دستنائی فرزند علیرضا به شماره ملی ۱۸۱۸۲۶۰۹۹۹ صادره از آبادان مقفود گردیده و فاقد اعتبار می باشد.